

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۷/۱۰

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲۳

دوره ۲۱-شماره ۸۰-تابستان ۱۴۰۳-صص: ۱۳۱-۱۴۸

مقاله پژوهشی

### واکاوی عشق از دیدگاه عرفانی شیخ علاءالدوله بیابانکی

حلمه محمودی/امجزی<sup>۱</sup>

#### چکیده

عشق از مسائل بنیادین عرفان است، چنان‌که بدون در نظر گرفتن آن عرفان و حکمت متعالیه قابل فهم نیست. در ادبیات عرفانی نیز عشق از جایگاه بالایی برخوردار بوده و هست؛ از این رو بخش زیادی از ادبیات عرفانی به این موضوع اختصاص دارد. در ادبیات عرفانی به خصوص در کلام شیخ علاءالدوله که مورد بحث این تحقیق هست، عشق را می‌توان از جنبه عشق حقیقی مورد بررسی قرارداد. جریان عرفان عاشقانه در بعد نظری و عملی دارای ویژگی‌هایی است و در اشعار علاءالدوله می‌توان دریافت که چگونه توانسته است جریان عرفان عاشقانه را در اشعار خود به کاربرد. در این پژوهش نگارنده بر آن است تا ضمن تحقیق در آثار شیخ علاءالدوله به شیوه توصیفی و تحلیلی و روش کتابخانه‌ای، به شیوه‌ای روشمند به بررسی و واکاوی عشق از منظر دیدگاه عرفانی شیخ علاءالدوله بیابانکی پردازد. نتایج پژوهش حاکی از آن است که علاءالدوله با به کارگیری اصطلاحات عرفانی به عنوان یکی از مضامین شعری توانسته است اندیشه‌های عرفانی خود را به نمایش بگذارد و همچنین در حوزه خداشناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و مبانی اخلاقی دست به اصطلاحاتی زده است و وارد حوزه کشف و شهود و تجربیات شخصی شده است.

**کلیدواژه‌ها:** عرفان عاشقانه، عشق، دیوان علاءالدوله، متون عرفانی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱- مدرس گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، کرمان، ایران. amjazi789@yahoo.com

## ۱- پیشگفتار

در جهان‌بینی عرفای اسلام، عشق حقیقت والایی است که قابل تعریف و تفسیر نیست. ابن عربی می‌گوید: «هرکه درصدد تعریف عشق باشد، هنوز عشق را نشناخته است. آن‌که شراب عشق را نجشیده باشد، عشق را نخواهد شناخت و هرکه بگوید از جام عشق سیراب شدم، عشق را نشناخته است؛ زیرا عشق یک تشنگی سیراب‌ناشدنی است» (ثروت، ۱۳۸۲: ۵۱۸). مولانا می‌فرماید:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان  
چون به عشق آیم خجل‌گردم از آن  
(مولانا، ۱۳۸۷: ب ۱۲)

«سرشت گوهر عشق در ازل بوده است؛ در آن عالم جان و عقل را راه نبوده است. آن‌که عشق او را روی نماید، جوهر صفتش از این خاکدان برآید» (روزبهان بقلی، ۱۳۶۶: ۱۳۸).

در عرفان اسلامی عشق به‌عنوان اصل و اساس هستی و از ارکان و مبانی جهان‌شناسی و انسان‌شناسی به‌شمار می‌رود. این نظریه، ریشه در حدیث قدسی «گنج مخفی» دارد که خداوند در پاسخ حضرت داوود نبی (س) که درباره علت و انگیزه آفرینش سؤال می‌کند، چنین می‌فرماید: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ» من گنج مخفی بودم می‌خواستم شناخته شوم انسان آفریدم تا شناخته شوم» (قراگوزلو، ۱۳۷۸: ۹).

اساس تعالیم عرفای این طریقت، نخست ترک ماسوی الله است و دوم، جستجوی خشنودی خدا. به‌زعم ایشان، مطابق حدیث «كُنْتُ مَخْفِيًّا» عشق حق به ذات خود سبب پیدایش آفرینش گردید؛ بدین ترتیب عشق نسبت به خداوند در تمام عالم وجود ساری و جاری است و مطابق آیه شریفه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوهُمْ» نخست خداوند به انسان عشق می‌ورزد و پس از آن آدمی به دام عشق خداوند گرفتار می‌آید.

عشق صفت ذات پروردگار و تجلی اوست و یک امر موهوبی است و مرکبی است که موجب تقرّب نفس به پروردگار می‌گردد. با این همه، حقیقت عشق بر همگان پوشیده مانده است و از توصیف و شرح آن درمانده گشته‌اند؛ هجویری در کشف‌المحجوب از قول سمنون محب آورده است: «هر چیز را می‌توان از طریق چیزی لطیف‌تر و ظریف‌تر از آن شرح نمود، اما از آنجا که چیزی دقیق‌تر و لطیف‌تر از عشق نیست، پس چگونه و از چه طریق می‌توان آن را توصیف نمود» (هجویری، ۱۳۷۵: ۱۷۳).

بر اساس این حدیث، عشق انگیزه آفرینش بود و خلقت انسان نیز در نتیجه تجلی عشق معشوق ازلی است. ابن عربی نیز در فتوحات مکیه عشق را غیر قابل تعریف خوانده است: «عشق هیچ تعریفی که به واسطه آن تعریف بتوان ذات آن را شناخت ندارد و تنها می‌توان تعریفی لفظی و رسمی از آن ارائه داد. هرکس عشق را تعریف کند، آن را شناخته است. کسانی که از شراب عشق نوشیده و آن را نچشیده باشند، آن را نمی‌شناسند و هرکس که بگوید از آن سیراب شده و رفع عطش کرده‌ام، آن را شناخته است. چرا که عشق شرابی است که سیرابی ندارد. (ابن عربی، بی تا: ۳۳۱).

علاءالدوله بیابانکی از مشایخ طریقه کبرویه در قرون هفتم و هشتم هجری است. طبق گفته علاءالدوله در کتاب «الغرّوه لِأهلِ الخلوّةِ وَالجُلُوّةِ» در واقع جنگی که او در ملازمت ارغون خان بود، جذبه‌ای بر او وارد شد و پس از این تحوّل به توبه و ریاضت مشغول شد. مشهورترین لقب او «علاءالدوله» و پس از آن «رکن‌الدین» است. گویا لقب «علاءالدوله» به لحاظ مقام او در دستگاه خان مغول در دوره جوانی و لقب رکن‌الدین به دلیل موقعیت دینی و عرفانی او پس از تحوّل روحی به او داده شده است» (خواند میر، ۱۳۶۲: ۲۲۰). «ذبیح‌الله صفا، اواسط سال ۶۵۹ هجری را سال تولد شیخ می‌داند» (صفا، ۱۳۷۸: ۸۰۱). «وفات او نیز در سال ۷۳۶ هجری در روستای صوفی آباد واقع در ۱۲ کیلومتری شهر سمنان اتفاق افتاده است» (سمرقندی، ۱۳۸۲: ۲۵۲).

بیابانکی که از نظر طریقتی یکی از مشایخ سلسله کبرویان است، سنت عرفانی نجم‌الدین کبری و پیروان او را ادامه می‌دهد. «در بررسی آثار او درمی‌یابیم که او دو روش عابدانه و عاشقانه را در نظام عرفانی خویش تلفیق می‌کند. بدین معنی که از یک طرف به اجرای احکام شرع و ملازمت اوراد و اذکار، دل‌بستگی نشان می‌دهد و از سوی دیگر عشق و وجد و حال را به شرط موافقت آن با موازین شرعی برای سلوک لازم می‌شمرد» (علاءالدوله، ۱۳۸۳: ۴۱۹). «طریقه عاشقانه تصوّف با دنیای شعر و هنر ارتباط بیشتری دارد و طریقه عابدانه با قلمرو اخلاق و تربیت و کلام و حکمت ارتباط بیشتری دارد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: مقدمه). در این میان بررسی دیدگاه بیابانکی در باب عشق از ضرورت ویژه‌ای برخوردار است.

## ۲- پیشینه و پرسش تحقیق

این پژوهش که با روش کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی-تحلیلی انجام شده در صدد این است که به این پرسش پاسخ دهد که اندیشه‌های عرفانی شیخ علاءالدین که بر اساس عشق در عرفان اسلامی بنا شده، دارای چه اصول و ویژگی‌هایی در بُعد نظری است؟ و در مقایسه با آرای دیگر عرفا در این زمینه، به چه اصول مشترک و یا متفاوتی می‌توان دست یافت؟

در حوزه عشق و عرفان در شعر شاعران، پژوهش‌های بسیاری در قالب کتاب، رساله، پایان‌نامه و مقاله انجام گرفته است و همچنین در رابطه با عشق در شعر شیخ علاءالدوله بیابانکی پژوهش‌هایی به صورت مجزا مورد بررسی قرار گرفته است که بدان‌ها اشاره می‌شود:

میشم نصراللهی (۱۳۷۰)، در پایان‌نامه «بررسی آراء و اندیشه‌های عرفانی شیخ علاءالدین سمغانی»، به این نکته اشاره کرده است که شیخ علاءالدوله در تبیین و توصیف حالات، مقامات، مراتب و در کل بیان اندیشه‌های عرفانی با دقت و نکته‌سنجی تمام به تمام زوایا و ابعاد موضوع مورد بحث توجه داشته و در آموزه‌های وی، اتخاذ مواضع آسیب‌شناسانه و بیانات هشدارگونه نسبت به حالات، تفکرات و القائنات شیطانی که در تمامی مراحل سلوک می‌تواند سالک را از مسیر بازدارد و او را به سیر معکوس هدایت نماید، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است و از مشخصات بارز اندیشه‌های عرفانی او می‌باشد.

آقاجان زاده (۱۳۹۴)، در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «جایگاه کشف و شهود در نظام عرفانی شیخ علاءالدوله سمغانی و حدیقه سنایی غزنوی» به این نکته اشاره کرده است که شیخ علاءالدوله از مخالفین حلول و اتحاد است. و اتحاد را از لحاظ عقلی و نقلی، محال و باطل می‌داند؛ اما سنایی شرط اتحاد را رستن از خود و برداشتن حجاب خودی از میان خود و خداوند می‌داند.

زهره دهقانی (۱۳۸۲) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «سیر اندیشه‌های عین‌القضات، باباافضل و علاءالدوله در رباعیات» بعد از شرح احوال این سه شاعر به بررسی و مقایسه مسائل اعتقادی، اخلاقی و دینی و در برخی موارد به بیان اصطلاحات عرفانی آن‌ها پرداخته است.

آنچه موجب تمایز تحقیق حاضر با پژوهش‌های یادشده می‌شود؛ این است که تاکنون هیچ پژوهشی در رابطه با بررسی عشق از منظر شیخ علاءالدوله بیابانکی صورت نگرفته است؛ بنابراین تحقیق حاضر در این زمینه برای اولین بار صورت می‌گیرد و نوآورانه است.

### ۳- بحث و بررسی

#### تعریف عشق

عشق در اصطلاح «آتشی است که در قلب واقع شده و محبوب را بسوزاند. عشق دریای بلاست و جنون الهی» (سجادی، ۱۳۶۲: ۳۳۲) و «عشق از مصدر عشقه به معنای چسبیدن و التصاق است. به گیاه پیچک عشقه گویند؛ زیرا بر تنه درخت می‌پیچد و بالا می‌رود و آن را خشک می‌کند و این تمثیل، حالت عاشق است که بر هر دلی عارض می‌شود. احوال طبیعی او را محومی‌کند» (زمانی، ۱۳۸۶: ۴۳۲).

ماحصل عقیده عارف در موضوع عشق این است که عشق غریزه الهی و الهام آسمانی است که به وسیله آن انسان می‌تواند خود را بشناسد و بر سرنوشت خود واقف شود. در باب عشق، افلاطون می‌گوید: روح انسان در عالم مجردات قبل از ورود به دنیا، حقیقت زیبایی و حسن مطلق؛ یعنی خیر را

بدون پرده و حجاب دیده است. پس در این دنیا چون حُسن ظاهری و نسبی و مجازی را می بیند از آن زیبایی مطلق که سابقاً درک نموده یاد می کند، غم هجران به او دست می دهد و هوای عشق او را برمی دارد، فریفته جمال می شود و مانند مرغی که در قفس است، می خواهد به سوی او پرواز کند. عواطف و عوالم محبت، همه همان شوق لقای حق است؛ اما عشق جسمانی مانند حُسن صوری، مجازی است و عشق حقیقی سودایی است که به سر حکیم می زند و همچنان که عشق مجازی سبب خروج از عقیمی و مولد فرزند و مایه بقای نوع است، عشق حقیقی هم روح و عقل را از عقیمی رهایی داده و مایه ادراک زندگی جاودانی؛ یعنی نیل به معرفت جمال حقیقت و خیر مطلق و حیات روحانی است و انسان به کمال علم وقتی می رسد که به حق واصل و به مشاهده جمال او نائل شود و اتحاد عالم و معلوم و عاقل و معقول حاصل گردد (صناعی، ۱۳۸۱: ۹۸).

گذری بر اندیشه و عرفان نجم الدین کبری نشان می دهد که «شیخ علاءالدوله، علاوه بر اشاعه عرفان عاشقانه، به تصوف عابدانه، نیز پای بند بوده و چه بسا که در برخی اعتقادات هر دو تصوف را آمیخته است. این خلط به درستی در افکار و اندیشه عرفانی پیروان او که به کبرویه معروف اند، پیداست. از این جهت است که ریاحی، تصوف نجم الدین رازی را جمع بین دو مکتب مورد نظر می داند؛ یعنی آمیختن عشق و عبادت» (رازی، ۱۳۵۲: ۳۰).

تقابل بین عقل و عشق و طرح این مسئله که مقام عشق بسی بالاتر از عقل است و آنجا که عشق آید جای عقل نیست و توصیفات از این قبیل، یکی از مباحث مهم عرفان و تصوف است و تقریباً کمتر عارف و شاعر عارف مسلکی است که به این موضوع نپرداخته باشد. علاءالدوله خود را مست عشق دانسته و از عقل عقیده جوی، دوری می کند:

مستم ز شراب وصل جانان مستم	زین پس در نام و ننگ بر خود بستم
وز غایت نیستی ندانم هستم	وز عقل عقیده خو به کلی رستم

(علاءالدوله: ۳۷۲)

گاه از عشق مجازی به «عشق اصغر» یاد می شود که همان عشق به انسان است؛ زیرا مجموعه ای از لطایف عالم هستی و آیینهای از صفات حق و راهنمای قلوب و معرفت باری تعالی است. گاه از آن به «عشق اوسط» نیز نام می برند که همان اشتیاق و محبت نسبت به همه اجزای عالم است؛ از آن رو که مظاهر صفات الهی است و یا عشق به عالمانی است که ناظر به حقایق موجودات اند و در آفرینش آسمانها و زمین به تفکر می پردازند.

ای علاءدوله عشق دانی چیست؟  
ترک دنیا و آخرت کردن  
(همان: ۳۱۳)

## ساحت نظری عشق

عشق در هر ساحت نظری دارای اصولی اساسی است که در سخنان عرفای جمال گرا پراکنده است. مراد از «مبانی نظری عرفان عاشقانه» همان ابعاد معرفتی است که به شناخت حقیقت عشق به عنوان یک مقوله هستی شناختی، می پردازد و نتیجه آن، افزایش معرفت، نسبت به حقایق هستی است، در برابر «مبانی سلوکی» که به عشق به عنوان یک محور مؤثر در سیر و سلوک عرفانی می پردازد. بُعد نظری عشق، عشق را در برون از سیر و سلوک و جان عارف، در ساحت حقیقت خارجی اش شامل می شود و بُعد عملی آن، عشق را در منظر درونی اش؛ یعنی در ساحت جان سالک، فرامی گیرد. همچنین: «عشق بهانه آفرینش هستی است» (همان: ۷۱). عرفان جمالی، مدعی است که جهان، زاییده عشق است و تمام عناصر عالم وجود، عاشقان آن معشوق عزیزند؛ زیرا ذره ای نیست که عشق در وجود او نباشد، همه جانها و دلها رو به سوی او دارند؛ به بیان قران کریم: «تَسْبِحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسرا/ ۴۴).

## ۴- اصول نظری عرفان عاشقانه علاءالدوله

اصول اساسی عرفان جمالی در بُعد نظری که می توان از اشعار علاءالدوله بیابانگی استخراج کرد، عبارت اند از:

## خدا منشأ زیباییها

این جملات معروف است که «كُلُّ جَمِيلٍ مِنْ جَمَالِ اللَّهِ» (مجاهد، ۱۳۷۶: ۳۲۲۱)؛ هر زیبایی از زیبایی خداست و «ظِلُّ الْجَمِيلِ جَمِيلٌ» (همان: ۳۲۲۱)؛ سایه زیبا زیباست. این دو اصل از اصول عرفان جمالی، فاصله چندانی با یکدیگر ندارند.

عارف که وجود را در هر مرتبه زیبا می بیند، قائل به آن است که «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَيُجِبُ الْجَمَالَ» (کلینی، ۱۳۸۲: ۴۳۸۲) و به چنان رضایت خاطر می یابد که آن را به تمام ارکان وجود تعمیم می دهد:

آتش عشق گر دمی شعله زند در این جهان ناله کند ز سوز دل کوه و زمین و آسمان

(علاءالدوله: ۱۸۹)

از نظر صوفیان چون خدای تعالی عالم را به صورت خود آفریده است سراسر عالم زیبا و احسن است و جز زیبایی و حسن چیز دیگری در جهان آفرینش نیست و به این مناسبت است که خدای تعالی حسن و زیبایی را دوست می دارد؛ بنابراین می توان گفت زیبایی موجب حرکت است و زمینه ساز عشق است و زمانی که انسان با یک پدیده زیبا برخورد می کند حس دوست داشتن زیبایی در او تحریک شده و زمینه برای ابراز محبت فراهم می شود و از آنجا که خداوند خود زیباست و زیباییها را دوست دارد؛ هرچه خیر و زیبایی در هستی است همه از برکات آن جمال مطلق نور و

روشنایی است. با این حساب هر قدر وجودی قوی تر باشد زیبایی اش تمام تر و کامل تر خواهد بود و وجود هر چه خالص تر، زیباتر است و جمال نور است، نور هم از اوست و نزد اوست. او همه زیبایی است و همه انس، زیبایی است و هر چه جمال و کمال است، تعلق به حق تعالی دارد. پس او تعادل حقیقت زیبایی است بدون آن که شائبه ظلمتی در او باشد.

جمال دوست تواند کسی مشاهده کرد  
که سوی عالم غیبش سفر تواند بود  
(علاءالدوله: ۱۲۳)

#### نظریه وحدت وجود

فنا به عنوان یک مقام، مبحثی سلوکی است، ولی از این منظر که وحدت وجود را در خود می نمایاند، موضوعی نظری است. عاشق خودش را بی نهایت و هر چیزی را به اندازه خودش دوست می دارد و در این دوستی آن چنان مساواتی بین خود و همه ذرات هستی برقرار می کند که بر همه چیز به منزله یک شخص عشق می ورزد و آن شخص کسی نیست جز خدا و این را وحدت وجود عاشقانه گویند. در ابیات زیر علاءالدوله به ترک خود و سیر به سوی حق سفارش می کند و می گوید:

وقت آن آمد که در بستان جان مستان شویم  
سنگ غیرت بر سر توبه ز نیم و بشکنیم  
بار دیگر رو به ذکر و کنج خلوت آوریم  
یک قدم در عالم توحید نه مردانه وار  
در نگر در آیت «کُلِّ إِلَهًا رَاجِعُونَ»  
چون بدانستی رجوع کل شیء با اصل خود  
در فنای خویشتن چون غرقه گشتی بعد از این  
ترک قدس و شام گیریم و سوی سمنان شویم  
جام وحدت در کشیم و سرور رندان شویم  
با دو سر تا چند چون پرگار، سرگردان شویم  
تا از آنجا سوی بحر «مَنْ عَلَيْهَا فَانَ» شویم  
آن زمان با پادشاه ملک انس و جان شویم  
در بقای حی باقی دل خوش و شادان شویم  
(علاءالدوله: ۲۴)

به نظر علاءالدوله، فنای عاشقانه در کامل ترین مراتب عشق، سر از اتحاد و یگانگی درمی آورد:  
بتی که چشم دلم را به جای بینایی است  
نبود هیچ حجابی میان ما جز وهم  
ز فرق تا به قدم در کمال زیبایی است  
دویی نماند چو شد وهم جمله یکتایی است  
(همان: ۷۹)

به نظر وی عاشق در راه عشق دل را از دست می دهد و حتی حاضر است در برابر بوی معشوق که باد صبا با خود همراه دارد، جان خود را فدا کند:

سرمست فتاده ام بتا در کویت  
دل را چه محل از سر جان برخیزم  
از دست بداده دل ز عشق رویت  
گر باد صبا به من رساند بویت  
(همان: ۳۴۲)

وقتی تفصیل عاشق و معشوق از میان برخاست، عشق و عاشق و معشوق، باهم یگانه و متحد و

برابر

می‌شوند؛ علاءالدوله، معتقد است که:

هرکجا سلطان عشقش خیمه زد

نور وحدت زو هویدا می‌رود

(علاءالدوله: ۱۲۹)

برای چنین عاشقی، هرکس و هر چیزی با عشقش یگانه و متحد و برابر است. علاءالدوله معتقد است اگر در این جهان آتش عشق شعله ورشود، از دل کوه و زمین و آسمان ناله عاشقانه بلند می‌شود:

آتش عشق گر دمی شعله زند در این جهان

ناله کند ز سوز دل کوه و زمین و آسمان

(علاءالدوله: ۱۸۹)

آتش عشق لهیب و شور عشق است که عاشق را می‌سوزاند. خواجه عبدالله می‌گوید: آتش عشق درو زن تا هرچه نسبت ما ندارد، سوخته شود. پس با جاروب حسرت بروب تا اگر چیزی مانده بود از هوای نفس که به آتش عشق نسوخته است.

علاءالدوله سمنانی یکی از نشانه‌های خامی و ناقصی انسان را در این می‌داند که او برای نیکمان شدن زهد اختیار کند و در ادامه می‌گوید تا انسان در آتش عشق نسوزد، کامل نمی‌شود به عبارت دیگر، از نظر او باید عاشق شد و عاشقانه خداوند را عبادت کرد نه اینکه فقط زاهد بود و برای آوازه و نام نیک و همچنین گرفتن پاداش و ترس از دوزخ خداوند را پرستش کرد:

تا در پی زهد و نیکمانی تو هنوز

گر پخته آتش غم عشق نه‌ای

می‌دان به یقین که ناتمامی تو هنوز

رو از در ما، برو که خامی تو هنوز

(سمنانی: ۳۶۰)

و در این رباعی این نوع زهد غیرواقعی را برای خود دامی می‌داند و خواهان رفتن به خرابات و نوشیدن جرعه‌ای از می وصال خداوند است. وی عشق خداوند را مانع زهد ریایی می‌داند:

ره سوی خرابات کدام است ای جان

یک جرعه ز وصل او تمام است ای جان

کین زهد مرا عظیم دام است ای جان

تا مست شوم که کار خام است ای جان

(سمنانی: ۳۸۹)

زیبایی عالم وجود

اولین نکته‌ای که علاءالدوله به آن اشاره کرده این است که وجود و مظاهر طبیعت در هر مرتبه‌ای که هستند، زیباست و در هر مخلوقی، نشانه‌ای از حقیقت عشق و جمال نهفته است و در هر چیزی جمال وجود دارد و «حُسن»، نشانِ صنع است و وجود در هر مرتبه زیباست.

ای مرغ نازنین که تو هستی همای دوست

فرق من است جای نشین تو ای هُما



چون از خودی خود تو فناگردی آن زمان  
می‌بوسمت ز روی تفاخر برای دوست  
زیرا که می‌رسی سوی ما از هوای دوست  
باقی شوی به آب حیات بقای دوست  
(علاءالدوله: ۷۶)

شیخ در پایان به این نتیجه می‌رسد که بقای هر موجودی وابسته به پیوندش با جمال الهی است. هر چیزی باید به جمال الهی پیوند داشته باشد تا نشانهٔ صنع و حسن شود، وگرنه هیچ و فانی است. عاشق در مقام فنای عاشقانه، آینهٔ تمام‌نمای زیبایی‌های معشوق می‌شود و به همین جهت، معشوق او را عضوی از پیکرهٔ خود می‌داند و به او غیرت می‌ورزد؛ بنابراین وجود، عشق و زیبایی، پیوندی ناگسستنی با یکدیگر دارند. وجود زیباست و عشق از زیبایی به وجود می‌آید. سجادی جمال را از اوصاف لطف و رحمت حق می‌داند و می‌گوید: «و جمال ظاهر کردن کمال معشوق است که از جهت استغنائی از عاشق و نیز به معنای اوصاف لطف و رحمت خداوند است. شاه نعمت‌الله ولی فرماید: جمال تجلی حق است و به وجه حق برای حق و جمال مطلق را جلال است و این قهاریت جمال است در هر جمالی جلالی است و هر جلالی او را جمالی. (سجادی: ۲۸۹). در شعر علاءالدوله هم به معنای لغوی کلمه اشاره شده است که عبارت است از زیبایی، نیکو بودن و هم به معنای خوبی صورت و مظهر لطف الهی و اوصاف و رحمت خداوند.»  
جمال دوست تواند کسی مشاهده کرد  
که سوی عالم غیث سفر تواند بود  
(علاءالدوله: ۱۲۳)

#### ازلی بودن عشق

از دیگر ویژگی‌های عشق این است که عشق ازلی است و تا ابد هم خواهد بود. عشق الهی، بی‌پایان، ازلی، ابدی و عامل جاودانگی است. «بنابر اعتقاد عارفان عشق و محبت را خداوند در ازل بنیاد نهاد که بر خود تجلی کرد و به ذات و اسماء و صفات خود عشق‌بازی آغاز نمود و به مقتضای «فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ»، خلق را آفرید و شراب عشق در کام آن‌ها ریخت و از این رو محبت، موهبت حق است و تعلیم اوست و ساقی پیمانۀ عشق در این میخانه، جمال عشق‌آفرین اوست.» (دامادی، ۱۳۷۹: ۱۲۰).

با توجه به این نکته که معرفت و علم، مقدمهٔ محبت است و همان‌گونه که علم به ابعاد آن ذات بی‌منتها ناممکن است و با گشودن هر باب از آن، بی‌نهایت مفهوم مجهول بر عارف رخ می‌نماید، برای محبت عارف به «او» نیز انتهای متصور نیست و هرچه علم و معرفت به زیبایی‌های حق بیشتر گردد، محبت نیز شدیدتر می‌گردد؛ چنان‌که فرمود: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِّ» (بقره/۱۶۴). حال که علم به ابعاد بی‌پایان معرفتی او تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت، محبت به آن نیز نه تنها تمامی ندارد، بلکه روزبه‌روز رو به فزونی است. برخلاف عشق‌های زمینی و انسانی که چون محدود است، علم به ابعاد معشوق میسر بوده، عشق بدان نیز تا محدودهٔ خاصی پس از وصل، بیشتر ادامه نخواهد داشت.

عشق الهی، عشقی است بی پایان به وجودی بی پایان. عاشق روز به روز به معشوقی نزدیک تر می شود که ذات و صفاتش بی انتهاست و این جریان تا ابد ادامه خواهد داشت. به اعتقاد علاءالدوله بیابانکی عشق خداوند در دل انسان جدید نه، بلکه سرّی قدیمی است:

بی یاد تو دم زدن گناهی است عظیم  
این عشق تو در دلم نه چیزی است حدیث  
بی وصل تو زیستن عذابی است الیم  
سوگند به جان تو که سرّی است قدیم  
(علاءالدوله: ۳۸۰)

فطری بودن عشق

عشق در سرشت و جبلت انسان است، حتی پیش از آفرینش و خلقت در نهاد انسان بوده است. از مهم ترین عوامل گرایش انسان به زیبایی و عشق، یکی فطری بودن آن، دیگری لذت بخش بودن آن و نیز ملازمتش با کمال است.

من ندارم سر خود گر تو نداری سر ما  
یاد تو از دل و جانم نرود بیرون هیچ  
من چه چاره کنم ار تو نرسی فریادم  
تو خود از راه کرم هیچ نیاری یادم  
(علاءالدوله: ۱۵۶)

عشق اولین چیزی بود که خداوند آفرید. پس بر عقل سبقت جسته است. علاءالدوله می گوید: ای دل سبق عشق بر عقل را فراموش نکن و مبدا که به سخن عقل گوش فرادهی، اگر می خواهی در تمام عمر شادمان زندگی کنی فقط با غم عشق محبوب همراه و همدم باش.

ای دل سبق عقل فراموش کن  
گر خواهی که شاد باشی اندر همه عمر  
ز نهار حدیث عقل در گوش مکن  
جز با غم او دست در آغوش مکن  
(همان: ۳۸۲)

از نظر فکری عمده اندیشه ای که علاءالدوله در شعر به آن توجه دارد، مسائل عرفانی است. این عرفان البته از نوع زاهدانه و خانقاهی صرف نیست بلکه عرفانی است که ریشه در رفتارهای خراباتی و قلندرانه دارد. به تعبیر دیگر او بین عرفان سنایی و عطار، جانب شیخ نیشابور را می گیرد. عمده غزل های علاءالدوله از همین حال و هوا برخوردار است. معشوقی که او در شعر از آن سخن می گوید، البته کمتر نشانه هایی از مجاز بودن با خود دارد و معمولاً همان معشوق ازلی و ابدی و سرمدی است که در توصیف او برای درک و استنباط شاعرانه از نشانه ها و تصویرهای معشوق مجازی، نقشبندانی از شور و احساس شکل می گیرد.

منم آنکه در دو عالم به جز تو از تو کس ندارم  
به خدایی ات که تا من به غم تو مبتلایم  
ز حیات نقد حقا، جز از این نفس ندارم  
ز خودی خود ملولم پس هیچ کس ندارم  
(همان: ۱۶۴)

اما وابستگی دو مفهوم جمال و کمال بر کسی پوشیده نیست و ارتباط آن با زیبایی که عامل اصلی عشق است. عشق به کمال مطلق؛ یعنی عشق به تمام زیبایی‌ها که به‌طور مطلق در ذات خداوند مندرج است.

بی‌درمان بودن عشق

یکی دیگر از صفاتی که علاءالدوله برای عشق در نظر گرفته است، بی‌درمان بودن درد عشق است که باعث بی‌سروسامانی عاشق می‌شود:

مرد ره عشق بی‌سروسامان است  
درد دل عاشقانش بی‌درمان است  
این مفلس بی‌نوا نه زان مردان است  
خاک کف پای آن‌چنان مردان است  
(علاءالدوله: ۳۴۱)

عشق مجازی پلی برای رسیدن به عشق حقیقی

نکته مهمی که تمام شاعران عارف به آن اشاره کرده‌اند این است که «الْمَجَاز قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ»؛ مجاز پلی به سوی حقیقت است. غرض از مجاز پل حقیقت است، این است که «عشق حقیقی همانا تکامل یافته عشق مجازی است و دور نیست که عشق مجازی، زمینه‌ساز کسب فیض عشق حقیقی باشد؛ اما البته سایه، خود شخص نیست و سایه نسبت به آنچه سایه می‌افکند، اصالتی ندارد و بنابراین باید از قنطره مجاز که عشق انسانی است، گذشت و به حقیقت یعنی حب الهی که ورای پیوند جسمانی است، راه یافت. پس عشق مجازی تمرین و ممارستی برای تحمل عشق حقیقی است.» (ستاری، ۱۳۷۴: ۱۷۱).

در ابیات ذیل علاءالدوله در توصیف معشوق ازلی و در تقابل بین عقل و عشق به این موضوع اشاره کرده و عشق مجازی را مباح دانسته است و می‌گوید:

ذات پاک او مقدس از بیان کیف و کم  
حسن او باشد فزون از هرچه آید در ضمیر  
جای او باشد مبراً از زمان و از مکان  
برخور از دیدار او تا زنده‌مانی جاودان  
عشق باید تا بدانی نکته‌های عاشقان  
در طریقت عشق‌بازی زین حقیقت شد مباح  
لطف و جودش بر کمال و حسن رویش بی‌زوال  
وصل او باشد منزله زاتصال و انفصال  
نوش کن از چشمه نوش لبش آب زلال  
عقل ابله را درین میدان کجا باشد مجال  
(علاءالدوله: ۶۲)

مجاز در عبارت فوق وجودی مستقل از حقیقت نیست، بلکه جزیی از آن است؛ سایه و جلوه‌ای از آن. زیبایی دارای مراتبی است که مراتب پایین‌تر آن عشق به ظواهر هستی است. زیبایی‌های این دنیا پلی است برای رسیدن به زیبایی‌های مطلق. پس همه این زیبایی‌ها اصالت دارند و درعین حال که عین حقیقت‌اند، تنها تنزل بخش کوچکی از آن زیبای مطلق‌اند. به قول شیخ محمود شبستری:

درون حسن روی نیکوان چیست؟  
جز از حق می‌نماید دلربایی

نه آن حسن است تنها، گوی آن چیست؟

که کس را نیست شرکت در خدایی

(شبستری، ۱۳۸۱: ۶۲)

گرچه بیشتر موجودات، متعلق حب خود را نشاناسند و ندانند که چه کسی به واقع سزاوار عشق ورزی هایشان است و از این روی، به مهرویان زمینی، مال و منال، جاه و مقام و... روی آورند، اما در واقع به خدا مهر می‌ورزند؛ چراکه همه این‌ها جز نمود خدا نیستند و در همه کائنات جز او موجودی یافت نمی‌شود.

عشق به ذات، همانند علم به آن، محال است و فقط می‌توان عاشق اسما، صفات و مظاهر شد. در این میان، مظاهر رنگارنگ زمینی، حجاب راهند برای عوام، اما برای عارف دو کارکرد دارند: اولاً تا پیش از وصل، وسایلی هستند برای تمرین از همه چیز گذشتن و پخته شدن در کوره عشق؛ ثانیاً پس از وصل، از حالت حجاب خارج می‌شوند و به نموده‌ها، علائم و مظاهری بدل می‌شوند که عارف را به محبوب ره می‌نمایند. بنابراین، گاهی عشق انسانی می‌تواند وجود انسان را مرکب خود کند، او را در کار عشق پخته گرداند تا طاقت کشیدن بار عشق الهی را پیدا کند و پذیرای آن شود.

عشق دوسویه

آفرینش چیزی جز ظهور و تجلی نیست و ظهور نیز تنها با محبت محقق می‌شود؛ پس همه آفریدگان، محبوب خدا هستند. از آنجاکه همه موجودات، تجلی عاشقانه او هستند، این عشق از ازل؛ یعنی روز الست در سرنوشت یکایک آن‌ها نهاده شده، کاملاً دوطرفه است و ابتدا از خدا آغاز و به بنده منجر می‌گردد؛ به دلیل آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده/۵۴). که «يُحِبُّهُمْ» مقدم بر «يُحِبُّونَهُ» آمده. عشق، عنایت و توفیقی الهی است و اصلاً از اراده انسان خارج است. خداوند خود، راه دو سویه «محبت» را به روی بندگان گشود و پیامبران الهی، هر یک رسولان عشق و مهرورزی‌اند: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران/۳۱).

«به اعتقاد عرفا خداوند بر اساس «يُحِبُّهُمْ» انسان را دوست داشت و عاشق انسان بود او را آفرید. پس ابتدا عشق از جانب خداوند که معشوق ازلی و ابدی است شروع شد. مبدی نیز شروع عشق را از خداوند می‌داند و در این زمینه می‌گوید: «در عهد ازل که خداوند بنیاد دوستی می‌نهاد، ارواح درویشان در مجلس انس بر بساط انبساط یک جرعه شراب «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» نوش کردند و بدان گستاخ شدند، مقربان ملاً اعلی گفتند: اینت عالی همت قومی که ایشان‌اند ما باری از این شراب جرعه‌ای نچشیدیم و نه شمه‌ای یافتیم» (مبیدی، ۱۳۷۱: ۷۳۶). علاءالدوله در رباعی زیر اظهار می‌دارد که معشوق، خود را به او نمایانده و با جانش سخن گفته است:

تا ظن نبری که هست این لاف و گزاف

بنمود رخ و حدیث با جانم گفت

در حضرت او دروغ نتوانم گفت

چون با تو بگویم آنچه جانانم گفت

(علاءالدوله: ۳۴۶)

در رباعی دیگر می‌گوید: تا ما خواهان تو محبوب شدیم و عشق در دل ما راه پیدا کرد، عقل رانده شد، مبادا لاف بزنی که عشق از تو شروع شده، زیرا پیش از این من و تو دلدار، آوازه عشق سرداد و عشق را از خود شروع کرد:

تا در سر سیر ما هوای تو فتاد  
عشق آمد و رخت عقل در کوی نهاد  
بسیار مزین لاف که پیش از من و تو  
دلدار صلاهی عشق در عالم داد  
(علاءالدوله: ۳۴۹)

جنون در عشق

یکی از راه‌ها و شیوه‌های عاشق، شیفته و دیوانه شدن در عشق است و اگر عاشقی از این شیوه توبه کند، اشتباه کرده است. علاءالدوله سمنانی آن را ویژگی عاشق به حساب می‌آورد:

دیوانگی و شیفته‌گی شیوه ماست  
زین شیوه اگر کسی کند توبه خطاست  
گویند مرا توبه کن از عشقش  
مانند تو دلبری بگویند کجاست  
(علاءالدوله: ۳۳۲)

۵- ویژگی‌های مشترک عشق از دیدگاه علاءالدوله  
راهنما بودن

از نظر علاءالدوله بیابانکی عشق راهنما، شادی‌بخش و نشاط‌انگیز است و دیگر این‌که با بالا رفتن سن و پیر شدن انسان، عشق همیشه جوان و تازه می‌ماند:

در کوی غمت عشق مرا راه نمود  
بر من در صد هزار شادی بگشود  
در پیری من عشق جوان شد گویی  
در عمر هر آنچه کاست در عشق فزود  
(علاءالدوله: ۳۵۶)

بیزار شدن از نفس

عشق سبب بیزار شدن از نفس می‌شود. بیابانکی از خدا خواهان است که جرعه‌ای از باده عشق الهی به او بچشانند تا به این وسیله از نفس شوم بیزار شود؛ زیرا عشق با نفس سازگار نیست و همچنین خواهان است که به دلیل لطف زیادی که دارد او را بنده واقعی خودش قرار دهد و از تصدیق و انکار دیگران برهاند.

از باده عشق یک دو در کارم کن  
وز هستی نفس شوم بیزارم کن  
آزاد ز اقرار و ز انکارم کن  
از غایت لطف بنده‌ام کن وانگه  
(علاءالدوله: ۳۸۰)

عاشق حقیقی کسی است که دنیا برایش بی‌ارزش است. عاشق و عارفی که به سوی معشوق حرکت می‌کند، افسار و عنان شتر دنیا را بر گردن آن می‌اندازد و رهایش می‌کند و به هیچ‌روی مطیع و سوسه‌های آن نمی‌گردد.

به اعتقاد وی برای خلاص شدن از زهد غیرواقعی باید نفس سرکش را رام کرد و همچنین در کوی خرابات عشق خداوند بدنام شد:

گر توسن نفس تو دمی رام شود  
از کوی صلاح و زهد بیرون آید  
کار و سر و حال تو به انجام شود  
در کوی خرابات تو بدنام شود  
(سمنائی: ۳۵۱)

بی ارزش شدن جان

به اعتقاد علاءالدوله، زمانی که عشق خداوند در دل انسان راه یافت، جان ارزان و بی قیمت شد، به طوری که عاشق، حاضر است جان در راه وصال معشوق ببازد و چون عشق سبب آبادی دل شد، تن که جایگاه نفس بود، ویران شد:

تا درد تو در درون من پنهان شد  
نرخ جانم از آن زمان ارزان شد  
مأوای دلم چو گشت معمور ز عشق  
آرامگه نفس به کل ویران شد  
(علاءالدوله: ۳۵۳)

جوان و تازه بودن

از دیگر ویژگی های عشق، جوان و تازه بودن آن است که با زیاد شدن سن و زیاد شدن غم، عشق همچنان جوان می ماند:

چون ماهی عمر افتاد اندر شست  
بگشود هزار گونه غم بر من شست  
این طرفه که تن پیر شد و عشق جوان  
کس عشق جوان ندید در پنجه و شست  
(علاءالدوله: ۳۳۹)

هستی بخشی

قبل از ورود عشق انسان، هستی واقعی ندارد و زمانی هستی واقعی می یابد که عاشق خداوند شود و چون عشق با سختی همراه است پس در صد رنج و بلا بر وی گشوده می شود و همچنین عشق، انسان را به بندگی خداوند می کشاند که این بندگی، شیرین است و کسی خواهان آزادی آن نیست:

نابوده بدم، عشق توام بودی داد  
بر من در صد رنج و بلا را بگشاد  
آزاد بدم به بندگیّت افکند  
از بندگیّت نمی شوم بیش آزاد  
(علاءالدوله: ۳۵۳)

در اصطلاح عرفا، منظور از بلا، « امتحان دوستان است به انواع بلاها که هر چند بلا بر بنده، قوت پیدا کند، قربت زیادت شود و بلا لباس اولیا و غذای انبیاست ». (دهخدا: ذیل بلا). بلا چراغ عارفان است و بیدارکننده مریدان و هلاک کننده غافلان. (استعلامی، ۱۳۸۷: ۴۰۴). علاءالدوله با اشاره به این نکته که راه عشق همراه با گرفتاری و بلاست، می گوید:

به راه مهر بلاهاست گر شوی آنجا

مگر که شیخ ترا راهبر تواند بود  
(علاءالدوله: ۱۲۳)

در متون عرفانی مراد از بلا امتحان دوستان است به انواع بلاها که هرچند بلا بر بنده قوت پیدا کند قربت زیاده شود و بلا لباس اولیاست و غذای انبیاست. حضرت رسول الله فرموده است: «اشدالبلاء بالانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثال نحن معاشر الانبياء اشد الناس بلاء» شبلی گوید: «احبك الخلق لنعمائك و انا احبك لبلائك» (سجادی: ۲۱۱).

#### ۶- نتیجه گیری

عشق در ادبیات عرفانی از جایگاه والایی برخوردار بوده و از این رو بخش زیادی از ادبیات عرفانی به این مسئله اختصاص دارد. به طوری که گفته شده است که اگر عشق را از کلام شاعران بگیرند آنان چیزی برای گفتن نخواهند داشت. کلاً بدون عشق نمی توان از یک هنرمند، شاعر، فیلسوف و یا هر کس دیگری انتظار کاری باشکوه یا شاهکار هنری داشت؛ بنابراین اگر افرادی همچون شیخ علاءالدوله، اثری خلق کرده و شعری سروده اند با نیروی عشق و اراده بوده است. عشق یکی از مباحث مهم در عرفان است. به گونه ای که علاءالدوله بیابانکی به اهمیت آن پی برده و به بیان کامل آن پرداخته و نظریات متفاوتی در آن بیان کرده است. با توجه به نظریات مطرح شده در عشق می توان دریافت که نظرات علاءالدوله در عشق با سایر عرفا، مشترک است و تفاوت اندکی در جزئیات دارد.

### منابع و مأخذ

- ۱) قرآن مجید، ترجمه محمدمهدی فولادوند. (۱۳۷۴). تحقیق و نشر دارالقرآن الکریم. قم.
- ۲) ابن عربی، محی‌الدین. (بی‌تا). فتوحات مکیه، دارالصادر. بیروت.
- ۳) استعلامی، محمد. (۱۳۸۷). تصحیح تذکره الاولیا، زوار. تهران.
- ۴) بقلی شیرازی، شیخ روزبهان. (۱۳۶۶). عیبه‌العاشقین، به اهتمام هنری کربن و محمد معین، کتابخانه مرکزی. تهران.
- ۵) بیابانکی، علاءالدوله احمد. (۱۳۸۳). مصنفات فارسی، به اهتمام نجیب مایل هروی، ج ۲، علمی فرهنگی. تهران.
- ۶) ثروت، منصور (۱۳۷۲). مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی حکیم نظامی، دانشگاه تبریز. تبریز.
- ۷) خواندمیر، غیاث‌الدین. (۱۳۶۲). تاریخ حبیب‌السیر، ج ۳، تصحیح محمد دبیرسیاقی، خیام. تهران.
- ۸) دامادی، سیدمحمد (۱۳۷۹)، ابوسعیدنامه، دانشگاه تهران. تهران.
- ۹) دهخدا. (علی‌اکبر ۱۳۳۷)، لغت‌نامه، مؤسسه چاپ دانشگاهی. تهران.
- ۱۰) رازی، نجم‌الدین. (۱۳۵۲). مرصادالعباد، تصحیح امین ریاحی، بنگاه ترجمه و نشر. تهران.
- ۱۱) زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۹). جستجو در تصوف ایران، ج ۶، امیرکبیر. تهران.
- ۱۲) زمانی، کریم. (۱۳۸۶). شرح جامع مثنوی، دفتر دوم، ج ۱۶، اطلاعات. تهران.
- ۱۳) ستاری، جلال (۱۳۷۴)، عشق صوفیانه، مرکز. تهران.
- ۱۴) سجادی، جعفر (۱۳۶۲)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ج ۳، طهوری. تهران.
- ۱۵) سمرقندی، دولت‌شاه. (۱۳۸۲). تذکره الشعراء، به اهتمام ادوارد برون، اساطیر. تهران.
- ۱۶) شبستری، شیخ محمود. (۱۳۸۱). گلشن راز، زوار. تهران.
- ۱۷) صفاء، ذبیح‌الله. (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، فردوس. تهران.
- ۱۸) صناعتی، محمود. (۱۳۸۱). ضیافت، درس عشق از زبان افلاطون، به‌کوشش فرهنگ جهانبخش، انتشارات فرهنگ. تهران.
- ۱۹) قراگوزلو، محمد. (۱۳۷۸). حالات عشق پاک، مؤلف. تهران.
- ۲۰) کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۳۸۵). اصول کافی، ترجمه صادق حسن‌زاده، قائم‌آل محمد. تهران.
- ۲۱) مجاهد، احمد. (۱۳۷۲). شروح سوانح، سروش. تهران.
- ۲۲) مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۸۷). مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، مجلد تهران..



- ۲۳) میدی، رشیدالدین. (۱۳۷۱). کشف الاسرار و عدّه الابرار، به-کوشش علی اصغر حکمت، امیرکبیر. تهران.
- ۲۴) نصراللهی، میثم (۱۳۸۹). پایان‌نامه «بررسی آراء و اندیشه‌های عرفانی شیخ علاءالدین سمنانی»، دانشکده الهیات و معارف اسلامی قم.
- ۲۵) هجویری ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۷۵). کشف‌المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، کتابخانه طهوری. تهران.  
پایان‌نامه و مقالات
- ۲۶) آقاجان زاده (۱۳۹۴)، در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «جایگاه کشف و شهود در نظام عرفانی شیخ علاءالدوله سمنانی و حدیقه سنایی غزنوی»، استاد راهنما دکتر عبدالرضا مظاهری، دانشگاه آزاد تهران جنوب.
- ۲۷) دهقانی، زهرا (۱۳۸۹)، «سیر اندیشه‌های عین‌القضات، باباافضل و علاءالدوله در رباعیات»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما، سیدمهدی رحیمی، دانشگاه بیرجند.



Received: 2022/10/2  
Accepted: 2022/12/14  
Vol.21/No.80/Summer2024

scientific quarterly journal of Islamic mysticism  
(Erfan.eslami.zanjan@gmail.com)  
<https://sanad.iau.ir/journal/mystic>

## Analyzing Love from the Mystical Perspective of Sheikh Alā al-Dawla Biyabanaki

*Helma Mahmoudi Amjazi*

Lecturer, Department of Persian Language and Literature, Farhangian University of Kerman, Kerman, Iran. [amjazi789@yahoo.com](mailto:amjazi789@yahoo.com)

### Abstract

Love is one of the fundamental issues of mysticism, so that mysticism and transcendental wisdom cannot be understood without considering it. In mystical literature, love has and still has a high status; therefore, a large part of mystical literature is dedicated to this topic. In mystical literature, especially in the words of Sheikh Alā al-Dawla, which is the subject of this research, love can be examined from the aspect of true love. The stream of romantic mysticism in the theoretical and practical dimension has characteristics that can be seen in the poems of Alā al-Dawla, how he was able to use the stream of romantic mysticism in his poems. In this research, the writer aims to investigate the works of Sheikh Alā al-Dawla in a descriptive and analytical way and the library method, and to analyze love from the perspective of the mystical view of Sheikh Alā al-Dawla Biyabanaki in a methodical way. The results of the research indicate that by using mystical terms as one of the poetic themes, Alā al-Dawla was able to display his mystical thoughts and also used terms in the field of theology, cosmology, anthropology, epistemology and moral foundations and entered the field of discovery and intuition and personal experiences.

**Keywords:** romantic mysticism, love, Alā al-Dawla's Divan, mystical texts.